

The Critique of the Book *Achaemenid Persian Army*

Ebrahim Raiygan*

Abstract

The Achaemenid Army is considered an integral part in recognizing the culture and civilization of this period, and the research potential of this part of Achaemenid civilization has led to the writing and publication of such works in this regard. The book of the *Achaemenid Persian Army* was compiled as such exigency. This effect has influenced the factors affecting the formation, growth, and development as well as the decline of Achaemenid army. The purpose of the present study is to clarify the value of the text of this book in the form of content analysis. In addition to the strengths and research fields, this book has shortcomings that have been addressed in the research. In the overall conclusion, the strengths of the syntactic book and the combination of two categories of sources, including classical historical texts as well as archaeological data along with illustrative illustrations. The book's weaknesses include inappropriate use of resources, inadequacies of content, some unpredictable claims, and lack of material content. In sum, the present book can be considered as a source of tuition for the Achaemenid history courses, as well as the Achaemenid archeology of the undergraduate and master classes in ancient Iranian history and Historical archaeological period.

Keywords: Achaemenid Army, Book Review, Incompatible Sources, Military Images.

* Assistant Professor in Archaeology, Department of Archaeology, University of Neyshabur, Iran,
raiygani@neyshabur.ac.ir

Date received: 2020-02-15, Date of acceptance: 2020-06-22

Copyright © 2010, IHCS (Institute for Humanities and Cultural Studies). This is an Open Access article. This work is licensed under the Creative Commons Attribution 4.0 International License. To view a copy of this license, visit <http://creativecommons.org/licenses/by/4.0/> or send a letter to Creative Commons, PO Box 1866, Mountain View, CA 94042, USA.

نقدی بر کتاب ارتش ایران هخامنشی

ابراهیم رایگانی*

چکیده

ارتش هخامنشی بخشی جدایی‌ناپذیر در زمینه شناخت فرهنگ و تمدن این دوره به‌شمار می‌رود و قابلیت‌ها و جذابیت‌های پژوهشی حاصل از این بخش از تمدن هخامنشی موجب نگارش و انتشار آثاری چنین در این زمینه گردیده است. کتاب *ارتش ایران هخامنشی* بنابه چنین ضرورتی تألیف شده است. مؤلف این اثر عوامل مؤثر و متأثر را در روند شکل‌گیری، رشد، و گسترش و درنهایت، افول ارتش هخامنشی بررسی کرده است. هدف مؤلف از پژوهش پیش‌رو روشن کردن میزان ارزش‌مندی متن این کتاب به‌روش تحلیل محتواست. این کتاب علاوه‌بر نقاط قوت و زمینه پژوهشی مناسب، کاستی‌هایی دارد که در مسیر پژوهش به آن‌ها اشاره می‌شود. در جمع‌بندی کلی، نقاط قوت کتاب سیر تاریخی و تلفیق دو دسته از منابع از جمله متون تاریخی کلاسیک و هم‌چنین، داده‌های باستان‌شناسی در کنار تصویرهای گویاست. نقاط ضعف کتاب نیز بهره‌گیری نامناسب از منابع، تطبیق‌نداشتن مطالب، برخی ادعاهای بدون پشتوانه، و جامعیت‌نداشتن محتواست. در مجموع، این کتاب می‌تواند به‌منزله منبعی کمک‌درسی برای دروس تاریخ هخامنشی و هم‌چنین، باستان‌شناسی هخامنشی مقاطع کارشناسی و کارشناسی ارشد رشته‌های تاریخ ایران باستان و باستان‌شناسی دوران تاریخی در نظر گرفته شود.

کلیدواژه‌ها: ارتش هخامنشی، منابع ناهم‌خوان، تصاویر نظامیان.

* استادیار باستان‌شناسی، دانشگاه نیشابور، E.raiygani@neyshabur.ac.ir

تاریخ دریافت: ۱۳۹۸/۱۱/۲۶، تاریخ پذیرش: ۱۳۹۹/۰۴/۰۲

۱. مقدمه

امپراتوری هخامنشی از ۵۵۹ تا ۳۳۱ قبل از میلاد برای اعتلای سرزمین و به‌دست‌آوردن منابع (اعم از نیروی انسانی و مواد) تقریباً به‌طور پیوسته در حال تلاش و تکاپو بود. در نهایت، این تلاش و کشورگشایی به شکل‌گیری یک حکومت فدرال با میزان متغیری از ملی منجر گردید که از آن‌ها با عنوان «تابعه» یاد می‌شود. حفظ حاکمیت بر پهنه وسیع جغرافیایی امپراتوری هخامنشی، علاوه بر داشتن مدیریت منظم و کاربردی، به ارتشی مجهز و قدرت‌مند نیاز داشت تا بتواند در مواقع ضروری تهدیدها علیه سرحدات امپراتوری را پاسخ دهد و در وسعت‌بخشیدن به مرزهای آن همت گمارد. بدیهی است، زمانی که از بالغ بر ۲۳ ملت تحت فرمان هخامنشی (والزر ۱۳۵۲: ۲۵) یاد می‌شود و بلافاصله موضوع ارتش وابسته به این امپراتوری را مورد واکاوی قرار می‌دهیم، چه تنوعی از رنگ پوست و هم‌چنین قومیت را در این ارتش باید جست‌وجو کرد. این ارتش بنابه تنوع قومی و هم‌چنین تنوع درجه‌های نظامی که در آن به خدمت مشغول بودند، موضوع مناسبی برای پژوهش‌های نظری و عملی در زمینه استراتژی نبرد، تهیه تدارکات، مدیریت، و هم‌چنین سلاح‌ها به‌شمار می‌رود. شوربختانه، در ایران پژوهش‌های زیادی در این زمینه انجام نگرفته و به همین علت، کتاب‌های ترجمه‌شده منابعی دست‌اول برای پژوهش‌گران فارسی‌زبان در زمینه ارتش هخامنشی به‌شمار می‌روند. از جمله این کتاب‌های ترجمه‌شده کتاب *ارتش ایران هخامنشی* است که در پژوهش پیش‌رو تلاش بر نقد آن به‌روش تحلیل محتوا داریم. هدف از پژوهش پیش‌رو روشن‌ساختن میزان ارزش‌مندی متن کتاب یادشده و هم‌چنین، شناسایی جایگاه آن برای متخصصان باستان‌شناسی و تاریخ هخامنشی است. از آن‌جاکه تاکنون در زمینه میزان ارزش‌مندی این متن هیچ‌گونه مطلبی انتشار نیافته است، پژوهش پیش‌رو می‌تواند راه‌گشای مناسبی برای نشان‌دادن میزان سودمندی این کتاب به‌شمار آید.

۲. متن اصلی

۱.۲ معرفی کلی اثر

کتاب *ارتش ایران هخامنشی* ترجمه‌ای از کتاب *The Achaemenid Persian Army* است. این کتاب را دانکن هد (Duncan Head) اولین بار در سال ۱۹۹۲ نگاشت و انتشارات مونتورت (Montvert Publications) آن را منتشر کرد. اثر موردنظر بخشی از مجموعه کتاب‌هایی است که به‌منظور آشنایی با ارتش‌های باستانی تهیه و منتشر شد. نام‌آشناترین کتاب‌های این

مجموعه عبارت‌اند از *ارتش ایران ساسانی*، *ارتش سلوکیان و بطلمیوسیان*، و *ارتش‌های باکتريا*. نویسنده کتاب *ارتش ایران هخامنشی* متخصص بازسازی روندهای تطوری نبردها و ارتش‌های باستانی از طریق مطالعه شواهد مادی و غیرملموس است. مهم‌ترین اثر او در این زمینه کتاب *ارتش‌های مقدونیان و جنگ‌های پونیک* است که در سال ۲۰۱۲ انتشار یافته است. این کتاب نقایص کتاب *ارتش ایران هخامنشی* از جمله فشردگی مطالب و هم‌چنین برخی خطاهای تاریخی را ندارد و به‌نوعی بهترین کار مؤلف در زمینه ارتش‌ها و نبردهای عصر باستان به‌شمار می‌رود. مؤلف کتاب *ارتش ایران هخامنشی* پس از یک مقدمه نسبتاً کوتاه به زمینه تاریخی بحث وارد می‌شود و سپس، منابع مورداستفاده را ذکر می‌کند. نویسنده کتاب در قالب مبحث سازمان نظامی (هد: ۱۳۹۴: ۱۷)، فرمان‌دهی، آموزش‌های نظامی پارس‌ها، یگان‌های پاسداران، سربازان استان‌ها، و سازمان‌دهی یگان‌ها را گنجانده است. در ادامه، مبحث جامه‌های پارسی و مادی (همان: ۳۶) را مطرح کرده است. «سربازان ایرانی» عنوان مبحث اصلی بعدی کتاب است (همان: ۴۴) که در لوای آن به موضوعاتی چون نخستین پیاده‌نظام هخامنشی، نخستین سواره‌نظام هخامنشی، تحولات بعدی سواره‌نظام، تحولات بعدی پیاده‌نظام، شترها، گردونه‌ها، و منجیق‌ها اشاره کرده است. مؤلف در مبحث بعدی کتاب با عنوان «سربازان بیگانه» (همان: ۸۳) اقوامی چون سکاها، هندی‌ها، بابلی‌ها، سریانی‌ها و اعراب، آفریقای شمالی، مردم آناتولی و درنهایت، یونانی‌ها را مورد ملاحظه قرار داده است. مباحثی چون آماده‌سازی ارتش (همان: ۱۱۶)، ارتش در جنگ (همان: ۱۱۹)، و آرایش سپاه (همان: ۱۲۴) عناوین پایانی متن اصلی کتاب‌اند که مبحث متأخر به نیروی تهاجمی خشایارشا در حمله به یونان اشاره می‌کند و در ادامه، نیروها و آرایش نظامی نبردهای پلاته ۴۷۹ پ م، کوناکسا ۴۰۱ پ م، نبرد اتوفراداتس در کاپادوکیه ۳۶۷ پ م، حمله به مصر در ۳۵۱ پ م، گرانیکوس ۳۳۴ پ م، ایسوس ۳۳۳ پ م، و درنهایت گوگمل ۳۳۱ پ م شرح داده شده است. بخش‌های انتهایی کتاب پس از متن اصلی کتاب‌شناسی که شامل دو بخش منابع باستان و منابع معاصر است (همان: ۱۳۹) و درنهایت، نمایه کتاب (همان: ۱۴۳)، واژگان مهم و کاربردی برای جست‌وجو در متن را در خود جای داده است.

۲.۲ نقد و تحلیل خاستگاه اثر

کتاب *ارتش ایران هخامنشی* بنابه ضرورت پژوهشی و حساسیت موجود در زمینه مباحث مربوط به تأثیر تاریخ‌نگاری یونانی در کیفیت بازنمایی رویدادهای عصر هخامنشی می‌تواند

کتابی نسبتاً قابل توجه در نظر گرفته شود. گرچه نگارنده کتاب تلاش کرده است تا آفت بهره‌گیری صرف از منابع یونانی را در مقدمه و دیگر بخش‌های کتاب به خواننده یادآوری کند، اما خود نیز گاهی گرفتار این کمبود منابع شده و ناچار از بهره‌گیری صرف از تایخ‌نگاران یونانی شده است. این اثر به نوعی پیش‌زمینه، هم‌افق، متأثر، و گاهی تأثیرگذار در دیگر پژوهش‌هایی است که در خارج از ایران در زمینه تاریخ ارتش هخامنشی به نگارش درآمده است. کتاب‌هایی نظیر *ارتش پارس‌ها* نوشته نیکولاس اسکوندا (Sekunda 1992)، *سایه‌های صحرا؛ ایران باستان در جنگ اثر کاوه فرخ* (Farrokh 2007)، *ارتش‌های ایران باستان از شکل‌گیری امپراتوری هخامنشی تا سقوط شاهنشاهی ساسانی* نوشته مارک آدم و زنیاک (Wozniak 2019)، *دشمنان روم ۳؛ پارتیان و ساسانیان ایرانی* تألیف پیتر ویلکوکس (Wilcox 1986)، و *ارتش‌های ساسانی: امپراتوری ایرانی آغاز سده سوم تا نیمه سده هفتم میلادی* نوشته دیوید نیکول (Nicolle and McBride 1996) از جمله این آثار به‌شمار می‌روند.

به نظر می‌رسد که کتاب *ارتش ایران هخامنشی* به مثابه اثری سفارشی از سوی انتشارات مونتورت به رشته تحریر درآمده است و اختصار از جمله ویژگی‌های موردانتظار ناشر در چاپ مجموعه کتاب ارتش‌های باستانی بوده است. به همین علت، بعدها مؤلف کتاب *ارتش ایران هخامنشی* در اثر جدیدش، یعنی *ارتش‌های مقدونیان و نبردهای پونیک* (Head 2012) با وسعت نظر و هم‌چنین ارائه وسیع اطلاعات در خصوص موضوع موردبحث نشان داد که سفارشی بودن یک اثر چه قدر از آزادی نویسنده در زمینه ارائه مطالب می‌کاهد و در نتیجه، ارزش علمی و هم‌چنین رسا بودن مفهوم پژوهش را دچار نقص می‌کند. البته، این عنوان کتاب را قبلاً فیلیپ بارکر نیز منتشر کرده بود (Barker 1971) و دانکن هد ادامه‌دهنده پژوهش بارکر بود. از طرفی، پژوهش‌های مشابهی از سوی انتشارات اوسپری (Osprey) طی همین سال‌ها منتشر شده است که از جمله آن‌ها کتاب *دشمنان روم* است. کتاب *ارتش ایران هخامنشی* در میان دیگر پژوهش‌های نسبتاً مشابه، که از جمله آن‌ها پژوهش‌های صورت گرفته در مجموعه تاریخ ایران انتشارات کمبریج است (Gershevitch and Grossman 1985)، ویژگی‌های منحصربه‌فردی دارد که از جمله آن‌ها تک‌نگاری در مورد مفهومی ویژه (ارتش) و درعین حال اختصار است. این دو عامل باعث اقبال عمومی جامعه علمی به این اثر شده است. اما در کنار چنین ویژگی‌های قابل‌قبولی، اثر یادشده نقاط ضعف و کاستی‌هایی دارد که در ادامه پژوهش به آن‌ها اشاره شده است. تنها پژوهشی که به صورت محدود این کتاب را نه در قالب نقد، که فقط در قالب مبحث آگاهی‌بخشی بررسی کرده است مقاله‌ای چهار صفحه‌ای با عنوان «سازمان نظامی هخامنشیان» است که یزدان صفایی نوشته است و

در شماره ۱۸۳ کتاب *ماه تاریخ و جغرافیا* در سال ۱۳۹۲ منتشر شده است. مؤلف در این مقاله فقط بخش‌های مختلف کتاب را بازنمایی کرده است و هیچ‌گونه اظهارنظری مبنی بر نقادی آن ندارد.

۳.۲ علت انتخاب اثر

کتاب *ارتش ایران هخامنشی* در جایگاه کتابی نسبتاً موثق توجه هر پژوهش‌گر حوزه تاریخ و باستان‌شناسی دوران تاریخی ایران به‌خصوص عصر هخامنشی را به خود جلب می‌کند. این اثر، آن‌چنان‌که از نام آن برمی‌آید، اطلاعاتی درخصوص سازمان‌دهی یک ارتش بسیار قوی دارد که در آن ملل دیگر نیز ایفای نقش می‌کنند. از طرفی نیز مدیریت این نیروهای چندملیتی جذابیت پژوهشی دیگری است که کتاب هرازگاهی به آن اشاره کرده است. بعد بصری کتاب نیز از جمله دلایل مهم و قابل توجه نگاه ویژه به این کتاب است که در کنار بهره‌گیری وسیع از منابع یونانی حساسیت موضوع پژوهش را دوچندان کرده است. علاوه بر موارد ذکرشده، نگارنده مقاله پیش‌رو ضمن علاقه به موضوع موردپژوهش کتاب، به این مهم دقت داشته است که گاهی این کتاب به‌منزله منبعی برای بخشی از تاریخ و فرهنگ تمدن هخامنشی به دانشجویان مقاطع کارشناسی و کارشناسی‌ارشد تاریخ ایران باستان و هم‌چنین باستان‌شناسی دوران تاریخی معرفی می‌شود؛ این موضوع باعث شد تا متنی که در اختیار دانشجویان رشته‌های یادشده قرار می‌گیرد با دیدی انتقادی و آگاهی‌بخش مورد مطالعه قرار گیرد.

۴.۲ نقد شکلی اثر

پس از عنوان کتاب، به یک‌باره فهرست مطالب موجز و مفید کتاب، عنوان‌های اصلی و هم‌چنین فرعی کتاب را در بر گرفته است. این فهرست دو صفحه از کتاب را به خود اختصاص داده است (هد ۱۳۹۴: ۵-۶). مقدمه کتاب زمان و مکان کلی پژوهش را درباره امپراتوری هخامنشی و هم‌چنین بهره‌گیری از منابع مختلف در عین گریزناپذیر بودن استفاده از منابع یونانی، به‌منزله دشمنان امپراتوری هخامنشی، بیان کرده است. نکته قابل توجه در ساختار چیش مطالب، تمایز نداشتن بخش‌ها در قالب صفحه‌ جداگانه از هم‌دیگر است. مثلاً، پس از اتمام مقدمه کتاب، شاهد جای‌گیری عنوان بعدی (زمینه تاریخی) هستیم. این کار در عین زیبایی شکلی کار، گاهی موجب سردرگمی خواننده در تشخیص بخش‌های

مختلف کتاب از هم خواهد شد. زمینه تاریخی پس از مقدمه به صورت کلی روند شکل‌گیری امپراتوری هخامنشی و انشعاب قومی در آن و همچنین فروپاشی آن را براساس منابع تاریخی توضیح داده است و در این مختصر تلاش شده است تا بیش‌تر وقایع مهم رخ داده در جریان حاکمیت سیاسی هخامنشیان بر پهنه وسیع جغرافیایی سند تا دریای مدیترانه تشریح شود. حال آن‌که این رویه به کم‌گویی و گاهی از قلم‌افتادن موضوع‌های مهم منجر شده است. برای مستند کردن مطالب این بخش از دو تصویر نقش داریوش و اسرای نظامی در بیستون در قالب تصویر ۱، و همچنین صحنه گریز داریوش سوم در نبرد ایسوس به‌مثابه تصویر ۲ استفاده شده است. عنوان بخش بعدی کتاب «منابع» است که بلافاصله پس از پایان زمینه تاریخی آورده شده است. در این بخش نویسنده به سرشت منابع تاریخ‌نگاری هخامنشی (که اغلب یونانی هستند) اشاره کرده است و از این‌که ایرانیان تاریخ خود را نوشته‌اند سخن گفته است. در ادامه، منابع اصلی مورد استفاده خویش را برشمرده است که در میان آن‌ها هرودوت، گزنفون، دیودوروس، و مورخان هم‌راه اسکندر قابل‌ذکرند. دیگر منابعی که نویسنده ادعا کرده که از آن‌ها بهره جسته است شامل گل‌نوشته‌های بابلی، پاپیروس‌های مصری، و همچنین الواح گلی تخت‌جمشید بوده‌اند. در ادامه، نگارنده از منابع هنری از جمله نقوش برجسته کاخ‌ها و آرامگاه‌های شاهی در تخت‌جمشید و نگاره‌های کاخ‌های شوش یاد کرده است. همچنین، تصاویر مهرهای هخامنشی را به‌منزله منبعی در زمینه امور نظامی ذکر کرده است. از تصاویر سفالینه‌های یونانی نیز به‌منزله منبعی تصویری یاد شده است. نویسنده با اشاره‌ای کوتاه برای آغاز مبحث اصلی کتاب یعنی ارتش، عنوان بحث را «سازمان نظامی» ذکر کرده است و در ادامه، به مباحثی چون فرمان‌دهی، آموزش‌های نظامی پارس‌ها، یگان‌های پاسداران، سربازان استان‌ها، و سازمان‌دهی یگان‌ها اشاره کرده است. در بخش فرمان‌دهی از حضورداشتن یا حضورنداشتن شاه بزرگ در نبردها در مقام فرمانده نبرد سخن یاد شده است. همچنین، سلسله‌مراتب فرمان‌دهی در هنگام جنگ‌ها موردواکاوی دقیق قرار گرفته است. اغلب این مطالب براساس منابع یونانی شرح داده شده‌اند. بخش آموزش‌های نظامی پارس‌ها، براساس منابع یونانی که اغلب متکی به نوشته‌های گزنفون و استرابو است، روند آموزش نظامی پارس‌ها را، البته به‌صورت کاملاً مختصر و فشرده، از دوران کودکی تا میان‌سالی ذکر کرده است. گاهی از منابع تصویری شوش و تخت‌جمشید شاهی برای تأیید مطالب آورده شده و از انضباط شدید نیروهای نظامی پارس براساس منابع یونانی، مطالبی ذکر شده است. در بخش یگان‌های پاسداران، نیروهای نظامی به‌خدمت گرفته‌شده هخامنشیان موردتحلیل قرار گرفتند. موضوع اغلب

حول محور سپاه جاویدان می چرخد. نویسنده در این بخش تلاش کرده است تا به کمک منابع یونانی، کتیبه داریوش در بیستون، و نگاره‌های شوش و تخت جمشید تحلیل منطقی بحث را به سرانجام برساند. بخش «سربازان استان‌ها» به سربازان وابسته به امپراتوری هخامنشی که پارسی نبوده‌اند اشاره کرده است. قبل از نام‌بردن از ملیت‌های این نظامیان، نویسنده به کتیبه داریوش ارجاع داده و اصطلاحی به نام «کاره» برای توضیح ارتش مردمی استفاده کرده است (همان: ۲۴). او آن‌ها را شبه‌نظامیانی می‌داند که در قبال خدمت نظامی، زمینی به منزله پاداش در اختیار داشتند. کوششی به عمل آمده تا اصطلاح زمین — کمان تشریح شود. در ادامه، به ساتراپی‌ها و تعداد آن‌ها براساس نظر هرودوت اشاره شده است و از حاکمیت دست‌نشانده یا بومی آن‌ها سخن گفته شده است. از هیپارخی یا نایب در برخی از ساتراپ‌های یونانی یاد شد. «فرمان‌دهی نبردها» در این جا مبحثی است که به یک‌باره بنابه ضرورت وارد شده و از حضور ملکه آرتامیسیا در مقام یک فرمانده مستقل یاد شده است. سربازان به خدمت گرفته شده از استان‌ها در ارتش هخامنشی را به چهار دسته تقسیم‌بندی کرده است که چندان تفاوتی با هم نداشتند. در ادامه، به‌طور غیرمستقیم از سیستم فئودالیت، شیوه تهیه نیرو در ارتش هخامنشی، و ناکارآمدی آن سخن یاد شده است و گفته گزنفون را برای تأیید نوشته خویش ذکر کرده است. از عنوانی موسوم به «هترو» در بابل یاد شده است که ظاهراً، تیول یا زمینی بود که به مجموعه‌ای از سربازان با ملیت ویژه درازای خدمات نظامی داده می‌شد و در ادامه، مصادیق آن ارائه شده است. تلاش شده است که اصطلاح کمان — زمین را در زیرمجموعه «هترو» توضیح دهد. از انواع مالیات هتروها (تاره و ساب‌ساری)، مدیریت آن‌ها، و مخارج آن‌ها سخن یاد شده و ارتباط آن‌ها را با نیروهای بین‌النهرینی و ایرانی تشریح کرده است. در ادامه، به شرح اقوامی که در بابل هترو داشتند اشاره شده است. روابط این‌گونه تیول‌داری با نظام بانکی بابلی و همچنین ارتباط آن با نیروهای نظامی به‌خوبی تشریح شده است. نویسنده به کمک منابع مورخان اسکندر (که ما نمی‌دانیم به‌طور دقیق کدام منابع است) تلاش کرده است تا روابط میان تیول‌داری با خدمات نظامی را در شرق ایران عصر هخامنشی (مناطق از جمله باکتريا و سغد) از طریق نظام خاوندی (فئودالی) توضیح دهد. در ادامه، از سربازان حقوق‌بگیر سخن گفته است و از اصطلاح «کارداکه» که به‌زعم ایشان به معنی «گردها»؟ بوده یاد شده است. هم‌چنین، از مزدوران یونانی، ارمنی، و عرب از جمله خالدی‌ها به‌منزله بخشی از سربازان استان‌ها یاد شده است. او مبحث ملوک‌الطوایفی بودن یا چندملیتی بودن ارتش هخامنشی را پیش کشیده و تلاش کرده است براساس منابع در دست‌رس یونانی این موضوع را تحلیل کند. در ادامه،

ساتراپی مصر را بررسی کرده است و نقش مهم آن را در تهیه و تدارک نیروی نظامی برای ارتش هخامنشی موردواکاوی قرار داده است. در این جا پادگان‌های مستقر در مصر موردبازنمایی (البته بدون توصیف هرگونه ویژگی) قرار گرفته‌اند. از اسناد مصری که تهیه خواروبار و پوشاک ارتش را یادآوری کردند سخن به میان آمده است. آماری از ماخیمویی‌ها ارائه کرده است که ظاهراً جنگ‌جویان اصیل مصری در ارتش هخامنشی بودند. آخرین عنوان مبحث سازمان نظامی در مورد سازمان‌دهی یگان‌هاست. در این بخش از سازمان‌دهی ده، صد، هزار، و ده‌هزار نفری نیروهای نظامی هخامنشیان سخن یاد شده است. منابع یونانی بیش‌ترین سهم را در جهت‌دهی نظر مؤلف کتاب دارند. سپاه جاویدان هخامنشی را با تعداد ده‌هزار نفر به‌منزله یک اصل در این زمینه ذکر کرده است. در ادامه، گفته است که این سیستم متا یا صدگانی، در استان‌های غربی استثنایی هم داشته که یگان‌هایی کم‌تر از هزار نفر و با تعداد پانصد، شش‌صد، یا چهارصدنفر را نیز گزنفون گزارش کرده است. برای مستندکردن مبحث سازمان نظامی پنج تصویر (از تصویر ۳ تا ۷) به‌منظور بازنمایی موضوع‌های ذکرشده در متن کتاب و برای درک بیش‌تر مفاهیم گنجانده شده است. مبحث کلی بعدی «جامه‌های پارسی و مادی» است. نویسنده تلاش کرده است تا مبانی شناخت جامه‌های عادی و نظامی پارس‌ها و مادها را براساس منابع تاریخی و هم‌چنین نگاره‌های تصویری موردواکاوی قرار دهد. او تلاش کرده است تا روشی به‌کار گیرد تا بتواند نقوش برجسته تخت‌جمشید و پوشش آن‌ها را براساس وضعیت طبقاتی توضیح دهد. در ادامه، از منابع یونانی در مورد پوشاک رزمی پارس‌ها و هم‌چنین اقتباس‌های آن‌ها از برخی لباس‌های قوم همکار و هم‌راه، یعنی مادها، براساس منابع تصویری سخن یاد شده است. کلاه‌ها نیز چنین وضعیتی داشتند. سفال‌نگاره‌های یونانی را در بررسی لباس‌های ایرانی موردتوجه قرار داده است. گاهی از خطاهای نقاشان یونانی در بازنمایی پوشش پارس‌ها به‌علت آشنایی‌نداشتن از نزدیک سخن گفته است. از کاندوس یا بالاپوش رداماند پارس‌ها از منظر گزنفون سخن یاد شده است و اشاره کرده است که این پیراهن به‌هم‌راه لباس مادی پوشیده می‌شد. دیگر منابع تصویری از جمله تصاویر گنجینه جیحون، نگاره‌های شوش، و هم‌چنین موزائیک نبرد ایسوس شواهدی برای مستندکردن مطالب ادعایی در نظر گرفته شده‌اند. «سربازان ایرانی» عنوان مبحث بعدی کتاب است. در این بخش از تمامی سربازان ایرانی که از اقوام مختلف ایرانی بودند ذکری به میان آمده تا بتوان ترکیب قومی ایرانی ارتش هخامنشی را از مبحث بعدی کتاب، که «سربازان غیرایرانی» است، بازشناخت. در این مبحث به نخستین پیاده‌نظام هخامنشی اشاره شده است. او به شرح سلاح و سپر پیاده‌نظام پارسی براساس نوشته‌های

هرودوت، نقوش برجسته تخت جمشید، و گاهی مقایسه با دوره‌های بعدی همت می‌گمارد. نویسنده تلاش کرده است تا با بازکاوی واژه‌های به‌کاررفته در متون یونانی از جمله هرودوت، واژه «گرهون» و هم‌چنین «سپربر» را توضیح دهد و نحوه کار آن را در پیاده‌نظام سپاه هخامنشی تحلیل کند. سپرهای ترکه‌بافت و هم‌چنین چرمین این دوره را به‌منزله ابزاری برای محافظت از کمان‌داران پیاده در نظر گرفته است. در ادامه، به نیزه‌داران سپاه و هم‌چنین پوشش زره پیاده‌نظام هخامنشی اشاره کرده است و از خنجر آکیناک ایرانیان شرقی در نبردها و نقوش برجای‌مانده سخن گفته است. بخش بعدی مبحث سربازان ایرانی به «نخستین سواره‌نظام هخامنشی» اختصاص یافته است. در این بخش از کلاه‌خود سواره‌نظام با مفرغ چکش‌کاری و هم‌چنین شباهت تجهیزات و سازوبرگ نظامی آن‌ها با پیاده‌نظام بحث شده است. تلاش شده است تا سیر شکل‌گیری سواره‌نظام از زمان کوروش کبیر تا پایان امپراتوری هخامنشی توضیح داده شود. هرازگاهی نظرات نویسندگان یونانی از جمله گزنفون در مورد زمان بهره‌جستن از سواره‌نظام نقد شده است. در این نقد با کمک منابع تصویری از نیزه‌ضربه‌ای (که در مورد آن هیچ‌گونه توضیحی داده نشده است) و نیزه سنگین سواره‌نظام هخامنشی سخن گفته شده است. زره، تبر، و کویس از جمله تجهیزات سواره‌نظام بودند. او بیش‌تر تجهیزات سواره‌نظام را در طول دوره‌های پسین‌تر امپراتوری هخامنشی، از جمله بحث استفاده‌کردن یا استفاده‌نکردن از سپر مطرح کرده است. هم‌چنین، بهره‌گیری از نیزه‌هایی از چوب درخت زغال‌اخته را گاهی عامل پیروزی سواره‌نظام پارسی دانسته است. در ادامه، نویسنده ترکیب قومیتی سواره‌نظام هخامنشی را موردبررسی قرار داده است. ران‌پوش و چیر یا زره ساق‌دست را به‌منزله یکی از تجهیزات سواره‌نظام مطرح کرده است. علاوه‌براین، به اسبان زره‌پوش نیز اشاره کرده است. «تحولات بعدی پیاده‌نظام» عنوان بخش جدید است که در آن تغییرات در ترکیب قومیتی و تجهیزات پیاده‌نظام هخامنشی براساس منابع تصویری و هم‌چنین، منابع استنادی پژوهش‌گران بررسی شده است. از جمله به واژه «تکبر» به معنی «سپربر سبک» اشاره شده است که حاصل نبرد با یونانیان و در نتیجه، بهره‌گیری از سپرهای سبک‌تر بوده است. در ادامه، به فلاخن‌اندازان پارسی در منابع اشاره کرده است. یک‌بار دیگر در مبحث پیاده‌نظام، به اصطلاح «کارداکه» اشاره کرده است. او توضیح می‌دهد که در حدود سال ۴۶۰ پیش از میلاد کمان‌داران با سپر هلالی و نیزه‌داران سبک اندکی پس از این زمان در پیاده‌نظام هخامنشی ظاهر شده‌اند. شترها، گردونه‌ها، و منجنیق‌ها آخرین بخش مبحث سربازان ایرانی است که تجهیزات یدکی این سربازان را موردواکاوی قرار داده است. روند سیر تاریخی بهره‌گیری از شتر در ارتش امپراتوری

هخامنشی را از زمان کوروش کبیر پی گرفته و در نهایت، از گردونه‌های داس‌دار و قابلیت‌ها و نقاط ضعف آن‌ها به کمک منابع یونانی نام برده است. نویسنده موضوع منجیق‌ها و پرتاب‌کننده‌ها را به سه سطر خلاصه کرده است و مصادیق استفاده از آن‌ها را در دفاع از شهرهای هالیکارناسوس، صور، و غزه در مقابل قوای اسکندر و هم‌چنین، دروازه‌های پارس؟ ذکر کرده است.

«سربازان بیگانه» عنوان مبحث بعدی است که در آن اقوامی چون سکاها، هندی‌ها، بابلی‌ها، سریانی‌ها و اعراب، مردمان آفریقای شمالی، مردم آناتولی، و یونانی‌ها را به کمک منابع تصویری موجود در امپراتوری هخامنشی (نقوش برجسته آپادانا و هم‌چنین گورنگاره‌های شاهان هخامنشی در تخت‌جمشید و نه نقش‌رستم!) و هم‌چنین منابع یونانی و مطالعات محققان جدید موردبازنمایی قرار داده است و توانسته است ترکیب نسبتاً قابل‌قبولی از مردان غیرایرانی و گاهی مزدور را در ارتش شاهان هخامنشی به تصویر بکشد. او برای انجام‌دادن این مهم علاوه بر بهره‌گیری از منابع یونانی و نگاره‌های هخامنشی از توصیف‌های متون یادشده و هم‌چنین نقوش اقوام موجود در تخت‌جمشید تصاویری از نقوش سربازان پیاده و سواره و وابسته به ارتش شاهنشاهی هخامنشی را در قالب لوحه‌های رنگی ۱ تا ۸ ارائه کرده است و در کنار آن برای فهم بیشتر مطالب ارائه‌شده در بخش سربازان بیگانه دوازده تصویر از شماره ۳۳ تا ۴۴ را به کتاب افزوده است. دو عنوان مبحث بعدی یعنی «آماده‌سازی ارتش» و «ارتش در جنگ» دیگر فعالیت‌های مدیریتی از جمله تهیه سازوبرگ، توشه، کاروان مهمات، و مواد غذایی و حفاظت از آن، و هم‌چنین نحوه رویارویی سپاهیان با دیگر سپاهیان دشمن از جمله یونانی‌ها را در بر دارند. تصویرهای ۴۵ تا ۴۶ برای فهم تصویری به مطالب این بخش کتاب افزوده شده‌اند. در مبحث آخر، که «آرایش سپاه» نام گرفته است، نویسنده تلاش کرده است براساس منابع یونانی و نه فارسی؟ نبردهای مهم و سرنوشت‌ساز امپراتوری هخامنشی را که اغلب یونانیان انجام داده‌اند بازسازی کند.

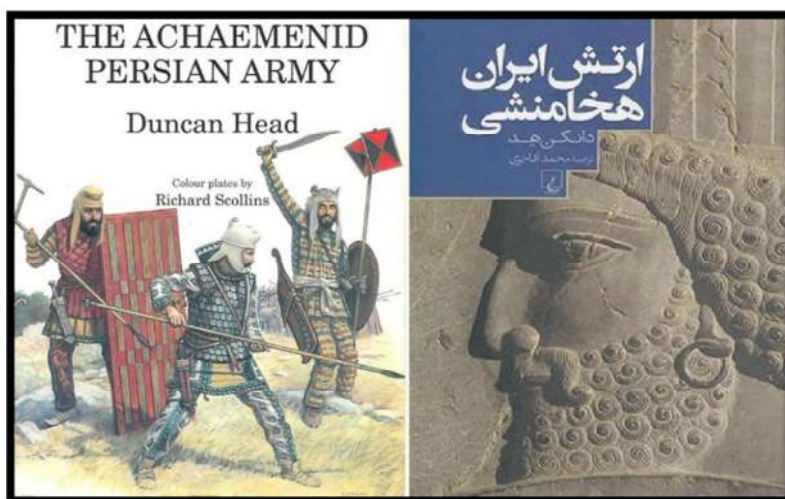
نویسنده در بیان هدف اصلی اثر به‌طور ضمنی بازنمایی کلی ارتش هخامنشی را (که به‌زعم مؤلف کتاب از نظر منابع یونانی بازنده نبردها شمرده می‌شد) مدنظر داشته تا از دیگر منابع موجود استفاده کند؛ هرچند گاهی خود نیز گرفتار این توجه زیاد به منابع یونانی شده است. با توجه به ساختار و شاکله مختصر و مفید کتاب هیچ‌گونه جمع‌بندی یا خلاصه کلی‌ای در مباحث کتاب وجود ندارد. این اثر پیش‌نهاد یا مبحثی به‌منزله نتیجه در بر ندارد. کتاب یک نمایه مختصر و کلی دارد که از هم‌دیگر تفکیک نشده است. کتاب‌شناسی به دو بخش منابع باستان (که تأثیر بسیار زیادی در اندیشه و هم‌چنین مسیر پژوهش داشته‌اند) و

نقدی بر کتاب *ارتش ایران هخامنشی* (ابراهیم رایگانی) ۱۰۳

منابع معاصر یا جدید تقسیم شده است. در بخش منابع باستان نواقصی دیده می‌شود، از جمله این‌که در فهرست منابع پایانی، نویسنده باید عنوان دقیق کتاب‌ها را به‌همراه مکان چاپ، سال انتشار، و نوبت چاپ مشخص می‌کرد که فقط به نگارش نام نویسنده‌ها و عنوان‌های کتاب‌ها بسنده کرده است.

کتاب با طراحی جلد نه‌چندان متناسب با جلد اصلی کتاب (منظور جلد کتاب زبان اصلی است) زیبایی خود را حفظ کرده است، اما اگر همان طرح جلد اصلی کتاب روی ترجمه نقش می‌بست، علاوه‌بر زیبایی، رعایت امانت نیز محسوب می‌گردید (تصویر ۱). جلد سخت این کتاب با کیفیت خوب، تعداد ۱۵۰ صفحه کاغذ سفیدرنگ باکیفیت را درون خود حفظ کرده است. حروف‌نگاری کتاب با قلم و فونت مناسب انجام گرفته است و چشم‌نواز است. صفحه‌آرایی کتاب نیز کیفیت قابل‌قبولی را ارائه داده است. کیفیت چاپ نیز در حد عالی است. قطع کتاب وزیری است که با توجه به موضوع و هم‌چنین وضعیت تصویرهای ارائه‌شده، استفاده از این قطع منطقی است. به‌جز چند مورد اصطلاحات به‌هم‌پیوسته از جمله «گلنوشته» در صفحه‌های ۲۷، ۲۹، ۵۲، و ۱۰۸ و نوشتن واژه «آذوقه» با صورت ناملموس «آزوقه» در صفحه‌های ۱۱۷ و ۱۳۱، اشکال نگارشی و ویرایشی خاصی دیده نشد.

اثر یادشده با قلمی روان و نسبتاً شیوا ترجمه شده است و فهم آن برای مخاطب عام و متخصص بدون دشواری خاصی صورت می‌گیرد.



تصویر ۱. جلد کتاب؛ کتاب زبان اصلی (چپ)، کتاب ترجمه‌شده (راست).

۵.۲ نقد محتوایی اثر

نویسنده براساس طرحی ازپیش‌تعیین‌شده و برنامه‌ مشخصی به پژوهش و ارائه مطالب پرداخته است. از این نظر توانسته است نظم منطقی مطالب و ارتباط آن‌ها را به‌خوبی برقرار کند. از آن‌جاکه احتمالاً اثر اصلی (نه ترجمه‌شده) پیش از انتشار مورد داوری قرار گرفته است، تسلسل مطالب به‌خوبی مراعات شده است و اثری از تناقض میان عنوان‌ها و مطالب مندرج در بخش‌های مرتبط وجود ندارد. گرچه کتاب فاقد یک نتیجه‌گیری کلی است، اما نظم مطالب به‌نوعی ذهن مخاطب را به سمت‌وسوی تاریخی ابتدا تا انتهای یک دوره تاریخی (منظور عصر هخامنشی) هدایت می‌کنند. به‌هم‌تیندگی مطالب بدون فاصله و هم‌چنین فصل‌بندی‌نکردن متن از انتقادهایی است که به ساختار کتاب وارد است. مطالب به‌گونه‌ای دنباله‌دار کل کتاب را به یک فصل تبدیل کرده است که ابتدا و انتهای آن مشخص شده است. هیچ کوششی در ادامه برای شناسایی عنوان‌های اصلی حتی با فونت یا قلم مشخص صورت نگرفته است. بنابراین، مخاطب از طریق سرعنوان مبحث‌ها قادر به تشخیص انتهای یک بخش و آغاز بخش دیگر است، نه از طریق ساختار فصل‌بندی و نظم فصل‌های کتاب.

جدی‌ترین نقد به منابع، شیوه ارجاع، و هم‌چنین رفرنس‌دهی کتاب وارد است. منابع استفاده‌شده در متن کتاب شامل دو بخش است که به منابع باستان و معاصر تقسیم شده‌اند. در مورد میزان اعتبار منابع باستان باید اشاره کرد که مؤلف به‌طور وسیع و بی‌قیدوشرط از آن‌ها بهره‌ن گرفته است و از این بابت هر جا لازم بوده است آن‌ها را نقد کرده است و تلاش کرده تا میزان تناقض میان مطالب ارائه‌شده این متون روشن شود. اما این تعداد منابع بسیار محدود است و استفاده وسیع از آن‌ها ساختار یک مقاله را تشکیل داده، نه کتاب تألیفی. به‌طور میانگین در تمامی صفحه‌های کتاب از یکی از دوازده منبع باستانی استفاده شده است. نویسنده در صفحه‌های متعددی از کتاب از جمله در صفحه ۲۵ (گزنفون) و در صفحه ۲۶ (هرودوت) نام یک مؤلف باستانی را ذکر کرده است و به او ارجاع داده است؛ حال آن‌که مأخذ و آدرس ارجاع او روشن نیست. در مورد منابع معاصر نیز به‌نظر می‌رسد که نویسنده کتاب علاقه یا وقت زیادی برای بهره‌گیری از همه منابع موجود را نداشته است. مثلاً، به‌خوبی می‌دانیم که مقالات مبسوط در قالب کتاب‌هایی چون نقش برجسته‌ها و حجاران تخت جمشید اثر مایکل رف (Roaf 1983) و شاه و پادشاهی در هنر هخامنشی نوشته مارگارت کول روت (Cool Root 1979) از منابع معتبر در زمینه شناسایی نقوش

تخت جمشید و توصیف مبتنی بر تفسیر آن‌ها به‌شمار می‌روند. حال آن‌که گویا نگارنده از وجود آن‌ها اطلاعی نداشته است. در حالی که مقاله‌های ذکر شده سال‌ها پیش از تألیف کتاب *ارتش ایران هخامنشی* منتشر شده بودند. گاهی نویسنده به منابعی ارجاع داده و مطلب را درون گیومه قید کرده است؛ اما برای مخاطب روشن نیست این مطلب ذکر شده درون نقل قول از چه کسی است (هد ۱۳۹۱: ۲۹-۳۰، ۱۱۸). این وضعیت گاهی برعکس شده است. نویسنده مطلبی نوین را آورده، اما به‌درستی نمی‌دانیم که این مطلب نوین از نگارنده است یا از منبعی که روشن نیست چه کسی است. مثلاً، ادعای تاریخی نویسنده (بدون هرگونه منبع مشخص) در مورد نحوه حفاظت از کمان‌داران پیش از هخامنشیان توسط آشوری‌ها و بابلی‌ها (همان: ۵۲) یا این که «ارتش‌های یونانی پیش از اسکندر معمولاً در یک ردیف صف می‌کشیدند، اما پارس‌ها اغلب در دو ردیف به صف می‌شدند» (همان: ۱۲۱). او برای این نوشته هیچ مأخذی ذکر نکرده است که در نوع خود قابل توجه است. شیوه ارجاع‌دهی ناملموس و نامعمول در متن کتاب به‌وفور یافت شده است، از جمله در (همان: ۵۴)، نویسنده به عنوان کتاب و نویسنده در متن کتاب ارجاع داده است (کاوش‌های او. گامبر جنگ/فزارها و زره‌های اوراسیا ۱۹۷۸) و مترجم نیز آن را به فارسی برگردانده است تا مخاطب در فهم درست منبع و پیدا کردن آن در فهرست منابع با دشواری روبه‌رو نشود. گاهی نیز نویسنده در متن کتاب به منابعی ارجاع داده است که در منابع پایانی اثری از آن‌ها دیده نمی‌شود (همان: ۳۲، کرایمز اسپارت باستان ۱۹۴۹، ویکرز ۱۹۷۹، او. گامبر ۱۹۷۸، دلیو اوبلینگ ۱۹۵۲؛ همان: ۶۲، کتاب دیتیش فون بوتمر ۱۹۸۷؛ همان: ۶۶، کتاب جی‌اف سی فولر، سپه‌آرایی اسکندر ۱۹۵۸؛ همان ۷۴)، یا حداقل برای مخاطب این ارجاع‌دهی روشن نیست. این موضوع به منابع باستان نیز سرایت کرده است. مثلاً، نویسنده در صفحه ۲۶ به افلاطون و در صفحه ۳۹ به کتاب/ستر (هشتم: ۱۵) ارجاع داده است بدون مأخذ پایانی و در صفحه ۱۰۹ کتاب عنوان کرده است که پولیائینوس در کتابش «ابداع تجهیزات یونانی را به کروسوس (۵۶۰-۵۴۶ پ م) آخرین شاه لیدیه نسبت می‌دهد (استراتگماتا، کتاب هفتم، بخش هشتم، ۱)». یا مثلاً در توضیحات تصویر ۴۶ در صفحه ۱۲۰ موضوعی را از زبان توسیدید نقل کرده است؛ حال آن‌که نه در خود متن و نه در منابع پایانی اثری از این مأخذ دیده نمی‌شود. تعداد منابعی که در یک اثر پژوهشی مورد استفاده قرار می‌گیرد باید به میزانی باشد که آن اثر پژوهشی برای دیگران قابل استناد گردد. میزان ارجاع‌دهی به منابع پژوهشی جدید و هم‌سو با اثر بسیار اندک است و آن‌گونه که پیش از

این نیز اشاره کردیم بسیاری از منابع پژوهشی منتشر شده قبل از تألیف کتاب استفاده نشده است. در این زمینه مقاله‌های متعددی که در جلد دوم کتاب *تاریخ ایران* انتشارات کمبریج (Gershevitch and Grossman 1985) منتشر شده است یا مقاله شهبازی در *دائرةالمعارف ایرانیکا* در خصوص ارتش در ایران باستان (Shahbazi 1986: 489-499)، به‌طور کلی مورد استفاده قرار نگرفته است. نقد جدی وارد به متن در خصوص ترجمه منابع کتاب به فارسی است. به نظر می‌رسد که این مبحث باید در نقد شکلی اثر مورد توجه قرار می‌گرفت؛ اما به علت یک‌دست بودن مبحث نقد منابع کتاب در این بخش ذکر شد. مترجم و ناشر ایرانی کتاب ظاهراً به منظور یک‌دست بودن و چشم‌نوازی بودن متن در ابتکاری قابل توجه تمامی ارجاع‌های ارائه‌شده متن اصلی را به فارسی ترجمه کرده‌اند. در این نوع ترجمه هدف فقط مخاطب عام است و چندان به مخاطب متخصص و دانشگاهی توجه نمی‌شود و برای این که متن از نظر مخاطب جذاب باشد و فاقد عبارت‌های انگلیسی در نگاه مخاطب جلوه کند، همه ارجاع‌های موجود انگلیسی را به فارسی ترجمه کرده‌اند. به نظر می‌رسد که این عمل علاوه بر رعایت نکردن امانت در ترجمه متن اصلی، باعث ایجاد اختلاف فاحش برای مخاطب خاص و دانشگاهی می‌شود. از آن‌جاکه تقریباً در تمامی صفحه‌های کتاب موجود چنین روندی صورت گرفته است و شامل منابع باستان و منابع معاصر نیز می‌شود، مخاطب دانشگاهی به گمان این که این منابع ترجمه شده است و تلاش مترجم را برای ارجاع به کتاب‌های ترجمه‌شده فارسی در زمینه همان موضوع است بعد از مراجعه به مأخذ اصلی متوجه خواهد شد که مترجم همان متن اصلی کتاب به هم‌راه ارجاع‌های آن را به فارسی برگردانده است. این عمل محقق فارسی‌زبان را که منبع اصلی را در دسترس ندارد با افزایش تصاعدی مأخذهای غیرمرتبط با موضوع روبه‌رو خواهد کرد. مثلاً، در صفحه ۸۵ به کتاب اول هردوت، بند ۲۱۵ ارجاع داده شده است، حال آن‌که ترجمه بند ۲۱۵ ترجمه فارسی کتاب سوم هردوت هیچ ارتباطی با موضوع مطرح شده در این جا ندارد. در منابع معاصر کتاب نیز چنین خطایی رخ داده است، ولی از آن‌جاکه در متن اصلی کتاب هیچ‌گاه شماره صفحات منبع مورد استفاده جدید ذکر نشده است و شماره صفحه‌ها را به ارجاع‌های پایانی موکول کرده است (که این نیز یک خطا محسوب می‌شود)، به لحاظ فنی و علمی پذیرفته نیست. مثلاً، در متن اصلی کتاب آمده است (Sekunda 1988 a)، در ترجمه کتاب (هد ۱۳۹۴: ۲۷، ۶۸) منبع یادشده چنین ذکر شده است: (اسکوندا ۱۹۸۸). گاهی در ترجمه، عنوان یک منبع به فارسی برگردانده شد، حال آن‌که هیچ‌گاه عنوان اصلی کتاب در

پی‌نوشت‌ها قید نشده است. بنابراین، مخاطب نمی‌داند کتابی که در فهرست منابع پایان کتاب به آن ارجاع داده شده است، کدام‌یک از کتاب‌های ترجمه‌شده به فارسی در متن است. مثلاً، در صفحه ۳۲، تصویر ۷، «اسپارت باستان ۱۹۴۹» آمده است.

نویسنده به‌منظور توضیح زمینه‌های تاریخی اثر به‌ناچار برخی از خاستگاه‌های تاریخی اقوام را نیز توضیح داده است. مثلاً، برای توضیح مکان زیست دو قوم ماد و پارس چنین آورده است: «پارس‌ها در جایی که اکنون کردستان ایران است ساکن بودند و مادها در نقطه‌ای جنوبی‌تر در کوه‌های زاگرس جای داشتند» (هد ۱۳۹۴: ۸). این اظهارنظر از چند بُعد قابل‌بررسی و نقد است. اول این‌که ما نمی‌دانیم منبع نویسنده در این اظهارنظر چه کسی است؛ دوم این‌که چگونه و چه زمانی قوم پارس و ماد در کردستان و نقطه جنوبی‌تر که نمی‌دانیم کجاست ساکن شدند. محققان بسیاری برای تبیین خاستگاه دو قوم ماد و پارس تلاش کرده‌اند و جایگاه بعدی آن‌ها را موردبررسی قرار داده‌اند (Young 2003; Levine 1974; Zadook 2002). حال آن‌که در پژوهش‌های جدید به‌طور کلی فرضیه مهاجرت پارسی‌ها از شمال‌غرب ایران به‌طور جدی به‌چالش کشیده شده و رد شده است (ملازاده ۱۳۹۱: ۱۱۹). بنابراین، در بهره‌گیری از این بخش از کتاب باید کمال احتیاط را رعایت کرد. نویسنده خاستگاه اصطلاحی چون «کارداکه» را اجداد قوم گُرد امروزی معرفی کرده است و بر این اساس گُردها را بخشی از ارتش مزدور هخامنشی دانسته است (هد ۱۳۹۴: ۱۹، ۷۳). این درحالی است که ویدن‌گرن (Widengren) در تحلیلی منطقی ریشه واژه «کارداکه» را بررسی کرده است. او نتیجه گرفته است که سیستم آموزش نظامی مادی — پارسی به‌گونه‌ای بوده که فرزند پسر دور از خانواده و تحت آموزش‌های سخت و شدید نظامی در میان کوچ‌نشینان بوده است (از جمله کوروش کبیر) و این وضعیت گاهی فرد تحت آموزش را وادار به دزدی و راه‌زنی می‌کرد. در نتیجه، پس از بزرگ‌سالی به جرگه نبردگان یا کارداکه درآمده و به‌منزله نیروی مزدور در نبردها شرکت می‌جسته است (ویدن‌گرن ۱۳۹۱: ۱۱۵-۱۱۷)، و لزوماً مفهوم قومی گُرد را القا نمی‌کند. تناقضی که در متن کتاب در این زمینه دیده می‌شود نیز بر نظر ویدن‌گرن صحه می‌گذارد. نویسنده کتاب در مبحث آرایش سپاه در صفحه ۳۲ زیر عنوان اتوفراداتس در کاپادوکیه ۳۶۷ پ م نوشته است: «نپوس در زندگی داتام در کاپادوکیه بیست‌هزار سوار و پیاده‌هایی به قرار زیر را تحت فرمان داشت؛ صدهزار کارداکه ...».

فارغ از صحت و سقم اخبار نقل‌شده یک منبع کلاسیک یونانی، چگونه ممکن است گروهی قومی (گُرد) در بازه زمانی عصر هخامنشی توانسته باشد صدهزار نیروی مزدور به

جنگ بفرستد؟ در ادامه، مطالب کتاب (هد ۱۳۹۴: ۷۵)، نظرات پیشین (که پیش از این به آن‌ها اشاره شد) مورد اصلاح قرار گرفته و چنین نوشته است:

این احتمال وجود دارد که کارداک‌های فلاخن‌انداز و نیز کارداک‌های هوبلیت واقعاً وجود داشته‌اند. در این صورت، واژه کارداک به سربازانی با جایگاه یا منشأ ویژه اشاره دارد و نه به شیوه تجهیزات. این سربازان بسیار مهم و پرشمارتر از آن هستند که به سادگی گُرد انگاشته شوند ... واژه کارداک باید به سربازانی از یک منبع جدید نیروی انسانی دلالت داشته باشد. احتمالاً هنگ جدیدی از ایرانیان یا مزدوران قبیله‌ای.

و در ادامه (همان: ۱۲۳) یک‌بار دیگر کارداک‌ها را به‌منزله سربازان محلی در ارتش هخامنشی ذکر کرده است. این درحالی است که محققان در اظهارنظری نسبتاً جدیدتر کارداک‌ها را علاوه بر خوی جنگ‌آوری و ریشه‌داربودن فرهنگ کارداک در میان قبایل مادی - پارسی، به‌مثابه نیروی تخصصی در نبردها ذکر کردند، نه یک نیروی قبیله‌ای (دریایی ۱۳۹۳: ۵۵۱-۵۵۲).

نگارنده کتاب هنگام بازسازی پرچم هخامنشی در تصویر ۵ (هد ۱۳۹۴: ۲۰) نقش یک حلقه بال‌دار را بر پرچم هخامنشیان توصیف کرده است و آن را «اورمزد» نامیده است. این درحالی است که پژوهش‌های هم‌زمان یا پیش از تألیف این کتاب نشان داده است که این نقش نمی‌تواند اورمزد باشد؛ چون بنابه نص صریح کتاب هرودوت پارسیان هیچ‌گاه تصویر یا پیکره‌ای از خدایان خویش ایجاد نمی‌کردند. برخی از پژوهش‌گران معاصر این تصویر را نمادی از فرّ ایزدی یا خورنه دانسته‌اند (شهبازی ۱۳۹۰: ۵۸-۹۰). نویسنده در بخش جامه‌های مادی و پارسی به تحلیل طبقاتی براساس پوشش و همچنین کلاه افراد حاضر در نقوش برجسته تخت جمشید و نگاره موسوم به نگه‌بانان شوشی پرداخته است. او ادعا کرده است که لباس‌ها و کلاه‌ها نشان‌دهنده افراد گارد جاویدان و اشراف نیزه‌دار است (هد ۱۳۹۴: ۳۷-۳۸). استروناخ در این زمینه در مقاله‌ای ثابت کرد که پوشش استفاده‌شده در تخت جمشید نمی‌تواند تنها حجت برای تشخیص دو قوم مادی و پارسی و طبقات نظامی یا اجتماعی از هم باشد. این نوع نقوش فقط نشان‌دهنده نوع بهره‌گیری از این‌گونه لباس است. مثلاً، افراد طبقه مرفه جامعه هخامنشی، که مادها نیز بخشی از آن به‌شمار می‌رفتند، در نبردها از پوشش جمع‌وجور و شلوار چرمین بهره می‌جستند که به لباس مادی معروف بوده است و در اغلب آثار منسوب به مادها قابل ملاحظه است. حال آن‌که اغلب این افراد (فارغ از قومیتشان) در مراسم رسمی‌تر در دربار لباسی فراخ‌تر و رسمی موسوم به جامه پارسی می‌پوشیدند که وقار بیش‌تری را القا می‌کرد (Stronach 2011: 475-487).

در صفحه ۳۸ مطلبی چالش برانگیز در خصوص ترسیم وضعیت ظاهری ارتش پارسی به دست یونانیان ذکر شده است:

نقاشی‌های یونانیان از پارس‌ها اغلب آستین پیراهن‌ها و پاچه شلوارها را با الگوی تزئینی همانندی نشان می‌دهند؛ با بالاتنه‌ای در جوشن یا بالاپوش بی‌آستین. با این حال، در موارد اندکی هنرمندان یونانی پارس‌ها را با نوعی بالاپوش یا با چیزی که نوعی جامه چین‌دار به نظر می‌رسد و بر رو پوشیده می‌شود نشان می‌دهند. ممکن است این آثار فقط نتیجه اشتباه نقاشانی باشد که برخی از آن‌ها شاید حتی یک نفر پارسی را نیز ندیده و با نوع لباس‌های دوخته، که جامه‌های مادی معرف آن هستند، آشنا نبوده‌اند.

به نظر می‌رسد که چنین اظهار نظر قاطعانه‌ای راه را بر یک استدلال نسبتاً ساده و منطقی بر نویسنده کتاب بسته است که چگونه ممکن است یونانیانی که به شدت از نیمه قرن ششم پیش از میلاد به دربار هخامنشی رفت‌وآمد داشتند (هم‌چنین، در آسیای صغیر) و بسیاری از آن‌ها به منزله مزدور در ارتش هخامنشی فعالیت داشتند، نحوه پوشش آن‌ها را به یاد نداشته باشند؟ آیا ممکن نیست این نوع پوشش مخصوص برخی از اتباع خاص امپراتوری بوده که همه آن‌ها را یک نقاش یونانی «پارسی» خوانده است؟ نویسنده در مطالب بعدی دچار یک تناقض آشکار شده است و این مطلب را نادیده گرفته است. در صفحه ۴۲ بحث را با یک سؤال (که البته مدنظر ما نیز است) بدین مضمون پی گرفته است: «آیا سربازان هخامنشی جامه هم‌سان داشته‌اند». او در ادامه پوشش افراد حاضر در نگاره نگاه‌بانان شوشی را مصداقی برای هم‌سان نبودن لباس‌های سربازان (نظامیان هخامنشی) ذکر کرده است و در ادامه، عنوان کرده است که «شاید جامه‌های هم‌سان دو هنگ نگاه‌بان، احتمالاً دو هنگ هزار نفری سپاه جاویدان باشد، اما ممکن است که نتیجه گرایش هنر هخامنشی به موضوعات متفاوت نیز بوده باشد تا یک تصویرسازی از واقعیت». آیا این تصویرسازی نمی‌تواند در مورد نقاشی‌های ارائه‌شده یونانی نیز صدق کند یا آن‌ها تصویری از نیروهای خدماتی را به تصویر کشیده باشند نه فقط تصویری خیالی یا ذهنی از پیاده‌نظام هخامنشی؟ در ادامه، نویسنده تفاوت پوشاک نظامیان هخامنشی را ذکر کرده است (هد ۱۳۹۴: ۴۲-۴۴).

«ملیت‌های تابع امپراتوری، سربازانی با قابلیت‌های متفاوت و گاه با ظاهری شگفت فراهم می‌آوردند».

در ادامه، در توصیف کلاه کمان‌داران تصویر ۹ در صفحه ۴۵ نوشته است:

«کمان‌دارانی با جوشن لایی‌دوزی‌شده و سپری برپاشده پشت سر مرد دست راست از جام با ساگیو، رُم ۴۷۰ پ م کلاه‌های کمان‌داران دارای خال‌هایی است که شاید نشان‌دهنده

پوستی بودن آن‌ها باشد و ممکن است گویای این باشد که آن‌ها نه پارسی، بلکه از سربازان کمکی هستند».

این تناقض در ارائه مطالب هم‌چنان ادامه یافته است. او در توصیف اصطلاح «تک‌بر» به‌منزله سپردار نوشته است:

این سربازان شاید سپرداران سبک یا پلتوفوروی بوده باشند که برخی اوقات از آن‌ها در میان سپاهیان پارسی یاد شده است. اما احتمالاً این سربازان نه نیرویی کاملاً جدید و نه دقیقاً پارسی بوده‌اند ... سربازان زیادی که بدین شیوه مسلح شده بودند در ۴۸۰ پ م در ارتش خشایارشا خدمت می‌کردند. مثلاً، برخی از آنان ممکن بود در آن زمان حتی جامه‌هایی به‌شیوه ایرانی به تن کرده و بسیار همانند سبک‌سپرهای بعدی پارسی شده باشند. بنابراین نیزه‌داران سبک در هنر یونانی، احتمالاً مزدوران قبیله‌ای یا سربازان اجباری بودند که مطابق شیوه‌های سستی خود مسلح شده بودند، اما به‌شیوه ایرانی جامه به تن می‌کردند (هد ۱۳۹۴: ۷۱-۷۲).

چنین اظهارنظر متفاوتی با نظرات صفحه‌های اولیه تناقضی ایجاد کرده است که باید به‌طور دقیق موردبررسی و اصلاح قرار گیرد. در تصویر ۶ در صفحه ۲۳ نویسنده تصویر بخش «ب» را فردی دانسته است که لباسش دارای تزئین آتشگاه؟ بوده است (تصویر ۲). چنین اظهارنظر قابل تأمل و بدون هرگونه مأخذی برای اولین بار ذکر شده است. بهره‌گیری از چنین مطالبی باید کاملاً با احتیاط انجام شود.



تصویر ۲. نگاره‌ای با لباسی که مزین به نقوش آتشگاه است.

نویسنده در صفحه ۳۳، به نقل از راستوفتسف (۱۹۳۵)، عنوان کرده است پیکرک‌های سوارکار پارسی در اطراف پادگان ممفیس، احتمالاً همان پیکره سربازان درون پادگان بوده‌اند. توضیح این نکته لازم است که پیکرک‌های موسوم به «جنگ‌جویان سوارکار پارسی» در اغلب استقرارهای پارسی خارج از مرزهای کنونی ایران و در گستره سیاسی - فرهنگی امپراتوری هخامنشی از آناتولی (Elayi and Elayi 1990: 7-16) گرفته تا فلسطین، مصر و بین‌النهرین به وفور به دست آمده‌اند (Pruss 2000: 51-63) و لزوماً به معنای سرباز خاصی درون پادگان نیستند، بلکه رایج‌ترین تفسیر باستان‌شناسانه از این پیکرک‌ها شاهدی بر حضور پارسیان در آن منطقه و گاه‌نگاری آن محوطه تاریخی است (Lyonnet 2005: 129-153).

نویسنده در هیچ‌جای متن به سوگیری متعصبانه و غیرعلمی روی نیاورده است و اگر خطا یا تناقضی در اثر او مشاهده می‌شود، فقط هماهنگی نداشتن یا ناتوانی او در تلفیق مناسب مطالب کتاب بوده است. مثلاً، در بازیابی تعداد نیروهای پیاده‌نظام ارتش خشایارشا از رقم ۱،۷۰۰،۰۰۰ نفر به عدد ۱۴۶،۰۰۰ نفر رسیده است (هد ۱۳۹۴: ۱۲۷-۱۲۹). این بخش را نمی‌توان سوگیری متعصبانه در نظر گرفت، اما اشتباه محاسباتی و جسارت نویسنده را در تحلیل موضوعی دشوار نشان می‌دهد که در پایان نتوانسته است به درستی به تحلیل تعداد نیروی نظامی ارتش خشایارشا منجر شود.

اثر موردبررسی به دنبال ایجاد طرح افق‌های نوین در شناخت فرهنگ و تمدن عصر هخامنشی با تکیه بر تلفیق منابع کلاسیک در کنار داده‌ها و یافته‌های باستان‌شناسانه است. گرچه به‌طور کلی، به همه اهداف خود دست نیافته است (لااقل از نظر ما)، اما توانسته است مانند دیگر آثار پیشین هم‌زمان یا پس از خود این دو گونه منابع را به خدمت گیرد. کم‌رنگ بودن داده‌های باستان‌شناسانه از جمله بهره‌گیری از الواح تخت‌جمشید، نگاره‌های نقش‌رستم، و متون بابلی عصر هخامنشی در این اثر به گونه‌ای قابل توجه مشهود است و این موضوع، اندکی اثر را از روزآمد بودن دور کرده است. مثلاً، نویسنده از هترو، گونه‌ای از املاک در اختیار نظامیان در بابل، یاد کرده است (همان: ۲۴-۲۷) که کمان - زمین (بیت قسطی) یکی از بخش‌های آن به‌شمار می‌رود. نویسنده تاحدودی آن را براساس منابع باستان‌شناسانه تحلیل کرده است، حال آن‌که به بخش دوم آن که ارابه - زمین (بیت نرکتی) نام دارد و متون بابلی به‌خوبی در مورد آن توضیح داده‌اند (Briant 2013: 16)، اصلاً اشاره‌ای نکرده است. طرح استدلال یا نوآوری خاصی در اثر دیده نمی‌شود، ولی نقطه قوت آن، که شاید بتوان آن را تاحدودی نیز نوآوری در ارائه مطالب به‌شمار آورد، بهره‌گیری از منابع وسیع تصویری است که هم اثر را تاحدودی مستند کرده و هم درک مطالب را سهل‌تر نموده است.

مؤلف این اثر تاحدودی توانسته است به مبانی و پیش‌فرض‌های ارائه‌شده در آن دست یابد و این در زمینه تحلیل سازمان نظامی هخامنشی با کمک منابع تاریخی و باستان‌شناسی حاصل شده است. هرچند انطباق‌نداشتن قابل‌توجهی در زمینه ارائه برخی از مطالب از جمله پوشش نظامیان داشته است. نویسنده در تمامی متن تلاش کرده است تا منابع کلاسیک را مقدم دارد و در کنار آن اگر داده و یافته باستان‌شناسی‌ای وجود داشت به‌منزله تأیید یا رد مطلب منبع کلاسیک ذکر شود و در انتها، تمامی مدارک را تلفیق یا تفسیر کند. گاهی این تدبیر موفق عمل نکرده و باعث تناقض در نوشته‌ها شده است که در مبحث پوشش و هم‌چنین، اصطلاح «کارداکه» به‌طور مشروح آن را توضیح دادیم. به‌طور کلی، سازگاری مبانی فلسفی اثر با مطالب مطرح‌شده در متن کتاب دیده می‌شود و این سازواری حاصل نفس اثر به‌منزله اثری دنباله‌رو در زمینه شناخت فرهنگ هخامنشی در مقایسه با دیگر منابع هم‌زمان یا پیش از آن است. مطالب مندرج در اثر به‌هیچ‌وجه ارتباطی با مبانی دینی و اسلامی ندارد و از این نظر قابل‌نقد نیست.

محتوای کتاب با عنوان آن منطبق است و تمامی محتوای کتاب نیز در عنوان مستتر است. به‌گونه‌ای که دیدن عنوان کتاب، مفاهیم کلی کتاب را در ذهن مخاطب روشن می‌کند و در نتیجه، خواننده از طریق عنوان ارتباط مناسبی با محتوای کتاب برقرار می‌کند. این موضوع در فهرست مطالب کتاب نیز دیده می‌شود. به‌گونه‌ای که عنوان‌های فهرست به‌طور کلی، تشریح‌کننده وضعیت یک سازمان نظامی عهد باستان است. این کتاب به‌لحاظ موضوعی اهمیت دارد و بخش مهمی از فرهنگ هخامنشی را به‌تصویر کشیده است؛ حال آن‌که این جامعیت شامل محتوای اثر نمی‌شود. آن‌گونه‌که در مطالب پیشین نیز اشاره کردیم، این اثر در مضامین و محتوا کاستی‌هایی دارد که از جمله آن اشاره‌نکردن به لشکرکشی کوروش کبیر، استراتژی نبردهای او، و رزم‌افزارهای عصر اوست که به‌خوبی در متون بابلی انعکاس یافته است. علاوه‌براین، در مطالب کتاب هیچ‌گاه تأثیرات مذهبی آیین زرتشتی و نحوه معیشت پارسیان (که بنابه ادعای بیش‌تر متون کلاسیک زندگی کوچ‌نشینی داشتند) در جنگ‌آوری آن‌ها، تعهد به فرمانده، بهره‌گیری از نشانه‌های جرگه‌ای از جمله استفاده از کمر یا کمر بند (ویدن گرن ۱۳۹۱) بیان نشده است. گویا، نویسنده کتاب هیچ‌گاه نام نقش‌رستم را به‌منزله آرامگاه پادشاهان بزرگ دوره هخامنشی نشنیده است؛ در نتیجه، از نقوش آرامگاه‌های این منطقه بهره‌ای نگرفته است. بنابراین، به‌نظر می‌رسد که این موارد کاستی‌های مضمون را در کل محتوای اثر ایجاد کرده است. علاوه‌بر موارد یادشده، نگارنده از تأثیر راه‌ها و جاده‌ها در زمینه تغییر سرنوشت جنگ سخنی به میان نیاورده است.

هم‌چنین، نویسنده، به‌جز اندک مطالبی در صفحه‌های ۱۲۶ و ۱۲۷، اطلاعاتی در مورد نیروی دریایی قدرت‌مند هخامنشی ارائه نکرده است. در منبع‌شناسی نیز آن‌گونه‌که باید و شاید جامعیت یک اثر پژوهشی مشاهده نشد. علاوه بر مواردی که پیش از این بیان شد، در تمامی متن مطلبی از کنزیاس دیده نمی‌شود و این علاوه بر ضعف منابع، به‌نوعی جامع و کافی نبودن محتوای کتاب را نیز در نظر مجسم می‌کند؛ چراکه کنزیاس نیز مانند دیگر مورخان یونانی نبردهای هخامنشی را از جمله ترموپیل، پلاته، و سلامیس شرح داده است (لولین و دیگران ۱۳۹۰).

یکی از نقاط قوت در این کتاب بهره‌گیری نویسنده از تصویرهای گویاست. نویسنده از این تصویرها در هر جای متن که لازم بوده استفاده کرده است. نقشه استفاده‌شده در ابتدای متن کتاب در تفهیم جایگاه جغرافیایی رویدادها از جمله مکان ساتراپ‌ها (برای مخاطب ناآشنا) کاربردی و قابل قبول است.

از جمله موارد قابل توجه در متن کتاب بهره‌گیری وسیع از اصطلاحاتی است که گاهی نویسنده آن‌ها را توضیح داده است؛ مانند «گرهون» یا «گرها» که به معنی «سپر» است (هد ۱۳۹۴: ۴۴). ولی در اغلب مواقع این اصطلاحات بدون توضیح اضافه در متن رها شده‌اند. از جمله در صفحه ۲۹ کتاب اصطلاح «کوسورثاپول» را از یک سند نقل کرده است، حال آن‌که حتی در پی‌نوشت متن اصلی و نیز در ترجمه توضیحی در مورد آن نیامده است. البته، گاهی برخی از اصطلاحات و اسامی جغرافیایی خاص در پی‌نوشت کتاب توضیح داده شده‌اند. از جمله در پی‌نوشت صفحه‌های ۹، ۱۰، ۱۲، ۴۸، ۵۵، ۶۱، ۶۷، و ۸۱ اسامی برخی از مکان‌ها به زبان اصلی ذکر شده و در ادامه، در توضیحی تکمیلی شرح داده شده‌اند. این تلاش در پی‌نوشت صفحه‌های ۲۰، ۲۱، ۲۴، ۴۷، ۴۹، ۵۲، ۵۸ تا ۵۹، ۶۲، ۷۰، ۷۱، و ۸۴ نیز در خصوص توضیح برخی از واژه‌های دشوار متن دیده شد که اغلب این‌ها را عوامل انتشارات ایرانی انجام داده‌اند و در متن اصلی کتاب نیامده است. البته، به نظر می‌رسد که این کوشش باید بسیار فراگیرتر بود و واژگان بسیاری را در بر می‌گرفت. برای نمونه، واژه پرکاربرد «هوپلیت» باید در اولین استفاده درون متن با یک پی‌نوشت توضیح داده می‌شد و تعبیر می‌گردید، حال آن‌که مخاطب در تمامی متن در جست‌وجوی مفهوم کلی یا مصادیق واژه «هوپلیت» سرگردان است. یا خواننده علاقه‌مند است در مورد قومی به‌نام «مورها» (همان: ۱۱۰، تصویر ۳۹) که از زبان استرابو نقل شده است مطلب بیشتری بداند، که چنین اطلاعاتی در متن کتاب و پی‌نوشت دیده نمی‌شود. در صفحه ۱۲۲ نقل‌قولی از زبان آریان مورخ یونانی مبنی بر این‌که «یگانی از سواره‌نظام در گرانیکوس در شکلی "گوه‌مانند" به

حمله پرداخت». به نظر می‌رسد که اصطلاح «گوه‌مانند» ترجمه عبارت «Wedge Formation» است که هم نویسنده متن اصلی می‌توانست از اصطلاح «آرایش مثلثی» برای آن استفاده کند و هم مترجم می‌توانست این مورد را در ترجمه بیاورد. اما علاوه بر این که چنین اتفاقی نیفتاده است، هیچ توضیح اضافی‌ای در مورد این نوع آرایش نظامی ارتش هخامنشی داده نشده است. علاوه بر این موارد، برخی اصطلاحات نظامی یا ابزار نبرد برای خواننده عام قابل فهم نیست. از جمله استفاده از اصطلاح «نیزه ضربه‌ای» در صفحه ۶۰ که بدون هرگونه توضیحی در متن رها شده است.

نویسنده در صفحه ۸۵ اثر مبحث خاستگاه قوم سکایی و ارتباط آن را با هخامنشیان بررسی کرده است و در مورد واژه «سیوند» در استان فارس عنوان کرده است که این مکان یک استقرارگاه سکایی بوده است؟ و برگرفته از «سکاوند» است؛ حال آن که در مورد این واژه می‌دانیم که

واژه «سیوند» می‌تواند با فارسی باستان «ثیکا» اسم مؤنث به معنی (سنگ‌ریزه، قلوه‌سنگ، و شفته پایه بنا) ارتباط داشته باشد. واژه «ثیکا» سه بار در کتیبه داریوش بزرگ در شوش که درباره مصالح بنای کاخ او گفت و گو می‌کند به کار رفته است، دو بار به صورت نهادی، مفرد در سطرهای ۲۵ و ۲۸ و یک بار به صورت رابی مفرد در سطر ۲۷. هر چند واژه مورد نظر در کتیبه‌های فارسی باستان کاربرد دیگری ندارد، اما کنت تصور می‌کند که معادل مادی واژه «سک» در ترکیب «سیلیاوتی» که اصولاً نام دژی در سرزمین ماد است و در کتیبه بیستون از آن نام برده شده، به کار رفته است و این دژ احتمالاً دیواری ساخته شده از سنگ یا قلوه‌سنگ داشته است. در هندی باستان نیز واژه «سیلاتا» که آن نیز اسم مؤنث و به معنی «سنگ‌ریزه» است با واژه فارسی باستان ارتباط دارد و به احتمال و ام‌واژه‌ای ایرانی است که ادامه آن را در زبان خوارزمی به صورت «شُغور» به معنی «سنگ» داریم. صورت تحول یافته واژه فارسی باستان را در زبان‌های ایرانی میانه می‌بینیم؛ در فارسی میانه «سیگ» به معنی «سنگ»، تحول یافته همین واژه است و فارسی نو «سنگ» و فارسی میانه «سگ و سنگ» نیز با آن ارتباط لفظی و معنایی دارد. در فارسی میانه تورفانی «سیگان» به معنی «سنگی» و در گویش خوری سگ به معنی سنگ و در گویش‌های جنوب خراسان سیگ به معنی شن و ماسه و شاید آذری سین به معنی کاسه سفالی. واژه سگ یا سیگ فارسی میانه در تحول طبیعی خود از دوره میانه به نو با حذف «گ» پایانی پس از داکه، می‌تواند به سی تحول یابد و همان معنی سنگ و سنگ‌ریزه را داشته باشد و با افزایش پس‌وند دارندگی «وند» (تحول یافته ونت باستان) به صورت «سیوند» درآید (راشد محصل ۱۳۸۵: ۳۹-۴۰).

بنابراین، اظهارنظر نویسنده کتاب مبنی بر تحول نام «سکاوند» به «سیوند» یا ارتباط آن با ماندگاه‌های سکایی بسی دور از ذهن و دور از واقعیت است. اظهارنظر مشابهی در پی‌نوشت صفحه ۶۷ از مترجم کتاب در مورد تطابق منطقه پارتاکنه (Paraitakene) با فریدن کنونی دیده می‌شود که اظهارنظری منطقی به نظر نمی‌رسد.

در صفحه ۱۰۷ کتاب نیز در اظهارنظری در مورد ارتباط نبطیان و هخامنشیان چنین آمده است: «به نظر می‌رسد در سده چهارم پ م قدرت کیداری‌ها (کیداریت‌ها) زوال یافته و نبطیان جانشین آن‌ها شده بودند، مردمی که احتمالاً وابستگی نزدیکی به ایرانیان نداشته‌اند».

جالب است که براساس شواهد و داده‌های باستان‌شناختی، نبطیان ارتباط نزدیکی با فرهنگ و تمدن هخامنشی داشتند و بعدها این آشنایی نزدیک در آرامگاه‌های آن‌ها به خوبی جلوه‌گر شد (Anderson 2002: 163-207).

رویکرد کلی اثر چنان است که هیچ‌گونه منافات و تعارضی با ارزش‌های موجود در جامعه ایرانی - اسلامی امروز ندارد و موضوعی تخصصی را در زمینه فرهنگ و تمدن ایران باستان بررسی کرده است و به‌نوعی با بخش عمده‌ای از این ارزش‌ها و میراث قابل انطباق است.

بررسی مطالب این کتاب حاکی از آن است که با تمام نقاط قوت و هم‌چنین نقاط ضعفی که در متن کتاب مشاهده می‌شود، این اثر را می‌توان منبعی کمک‌درسی برای درس‌های تاریخ هخامنشی در گرایش تاریخ ایران باستان و هم‌چنین، باستان‌شناسی و هنر هخامنشی مقطع کارشناسی و کارشناسی‌ارشد در نظر گرفت. بهره‌گیری از این منبع در این مقاطع و رشته‌ها دانشجوی را با مبانی تحقیق در دوره هخامنشی و منابع معتبر این دوره آشنا می‌کند.

۳. نقد و تحلیل روش شناختی اثر

این اثر مانند اغلب آثار تألیف‌شده در حوزه فرهنگ و تمدن عصر هخامنشی به روش توصیف تاریخی - تحلیلی به‌نگارش درآمده است. در این کتاب نویسنده در ابتدا، ریشه‌های اهمیت بررسی سازمان نظامی هخامنشی را برای شناخت بخشی از فرهنگ روزگار باستان به‌منزله مسئله کانونی پژوهش مطرح کرده است. سپس، در همین باره مسئله کانونی را از زاویه نگاه منابع یونانی و دیگر منابع از جمله یافته‌های باستان‌شناسانه پردازش

کرده است. تلاش او در هماهنگ کردن اطلاعات آن‌ها قابل توجه است، اما گاهی این هم‌گام‌سازی به صورت ناقص انجام گرفته است. نویسنده برای تأیید ادعاها، مانند دیگر آثار باستان‌شناسی - تاریخی، تصدیق تصویری را انتخاب کرده است که باید گفت در این زمینه موفق عمل کرده است. به‌طور کلی، کتاب *ارتش/ایران هخامنشی* از جمله آثار تک‌نگاری شده در زمینه بخشی از فرهنگ و تمدن این دوران مهم و حساس ایران و جهان به‌شمار می‌رود که بهره‌گیری از آن در کنار دیگر آثار تألیف‌شده مشابه می‌تواند به‌منظور شناخت این جنبه از فرهنگ راه‌گشا باشد.

۴. نتیجه‌گیری

بررسی ارتش هخامنشی، به‌منزله بخش مهمی از فرهنگ و تمدن این دوره، از ابتدا مورد توجه پژوهش‌گران باستان‌شناسی و تاریخ بود. این توجه ویژه موجب تألیف آثاری در این زمینه شد که این آثار نتایج قابل توجهی دارند. کتاب *ارتش/ایران هخامنشی* از جمله این آثار است که مؤلف آن تلاش کرده است نیروی نظامی را در جایگاه قلب تپنده امپراتوری موردواکاوی قرار دهد. این مذاقه علمی که در قالب یک اثر منتشر شده است و سپس به زبان فارسی ترجمه شده است، به‌طور تقریبی مؤلفه‌های چهارده‌گانه جامعیت صوری را دارد و کیفیت فنی و ساختاری خوبی به‌لحاظ شکلی داراست. از نظر محتوا نیز اثر در چند بخش نقاط ضعفی دارد که از جمله آن‌ها مبحث منابع، جامعیت‌نداشتن، و هم‌چنین برخی ادعاهای فاقد پایگاه علمی و منطقی است. گرچه محتوای اثر به‌صورت سفارشی تهیه و منتشر شده است، اما نمود تصویری قابل توجهی به آثار داشته است و از این نظر قابل‌استناد و بهره‌گیری هم برای مخاطب عام و هم مخاطب دانشگاهی است. تلفیق دو جریان علمی تأمین اطلاعات از جمله منابع کلاسیک و هم‌چنین یافته‌های باستان‌شناسی روشی است که مؤلف کتاب به آن دست یازیده است گرچه همیشه موفق نبوده است؛ اما هیچ نتیجه‌گیری‌ای مبتنی بر تعصب در مسیر بهره‌گیری از این دو دسته منابع وجود ندارد. گرچه این کتاب می‌تواند برای مخاطب عام جنبه آگاهی‌بخشی داشته باشد، منبع کمک‌درسی نسبتاً قابل‌اعتمادی برای درس‌های تاریخ هخامنشی و هم‌چنین باستان‌شناسی عصر هخامنشی در رشته‌های تاریخ ایران باستان و باستان‌شناسی دوران تاریخی در مقاطع کارشناسی و کارشناسی ارشد به‌شمار می‌رود که باید در کنار کاستی‌ها، نقاط قوت آن مدنظر قرار گیرد.

کتابنامه

- دریایی، تورج (۱۳۹۳)، «تشکیلات نظامی در ایران باستان»، در: *تاریخ جامع ایران*، ج ۳، تهران: دایرةالمعارف بزرگ اسلامی.
- راشدمحصل، محمدتقی (۱۳۸۵)، «پیش‌نهاد دیگری دربارهٔ ریشهٔ واژهٔ سیوند»، *مجلهٔ هستی*، س ۶، ش ۲۶.
- شهبازی، علیرضا شاپور (۱۳۹۰)، *جستاری دربارهٔ یک نماد هخامنشی: قَرَوَهَر، اهوره‌مزدا یا خورنه*، ترجمهٔ شهرام جلیلیان، تهران: شیرازه.
- صفایی، یزدان (۱۳۹۲)، «سازمان نظامی هخامنشیان»، *کتاب ماه تاریخ و جغرافیا*، ش ۱۸۳.
- لولین. لوید، جونز رابسون، و جیمز رابسون (۱۳۹۰)، *پرسیکا: داستان‌های مشرق‌زمین تاریخ شاهنشاهی پارس به‌روایت کنزیاس*، ترجمهٔ فریدون مجلسی، تهران: تهران.
- ملازاده، کاظم (۱۳۹۱)، «پارشوا، پارسوا، پارسواش، پارسوماش و ارتباط آن با پارسی‌ها و مهاجرت آنان به داخل سرزمین ایران»، *پژوهش‌های علوم تاریخی*، دورهٔ ۴، ش ۲.
- والزر، گرلد (۱۳۵۲)، *تقوش اقوام شاهنشاهی هخامنشی بنابر حجاری‌های تخت‌جمشید*، ترجمهٔ دوراسموذا خوب‌نظر با همکاری علیرضا شاپور شهبازی، شیراز: دانشگاه پهلوی.
- ویدن گرن، گنو (۱۳۹۱)، *فئودالیسم در ایران باستان*، ترجمهٔ هوشنگ صادقی، تهران: کتاب آمه.
- هد، دانکن (۱۳۹۴)، *ارتش ایران هخامنشی*، ترجمهٔ محمد آقاجری، تهران: ققنوس.

- Anderson, B. (2002), "Imperial Legacies, Local Identities: References to Achaemenid Persian Iconography on Crenelated Nabataean Tombs", *Ars Orientalis*.
- Barker, P. (1971), *Armies of the Macedonian and Punic Wars: Organisation, Tactics, Dress and Weapons*, C/o B. O'Brien, 75 Ardingly Drive, Goring by Sea, Sussex, Wargames Research Group.
- Briant, P. (2013), "Cyrus the Great", in: *Cyrus the Great: An Ancient Iranian King*, Santa Monica: Afshar.
- Elayi, J. and A. Elayi (1990), "Trésor d'époque Perse de la Région d'Arwad", *Revue Numismatique*, vol. 6 (32).
- Farrokh, K. (2007), *Shadows in the Desert: Ancient Persia at War*, New York: Osprey.
- Gershevitch, I. and S. I. Grossman (eds.) (1985), *The Median and Archaemenian Periods*, Cambridge University Press.
- Head, D. (2012), *Armies of the Macedonian and Punic Wars*, Lulu Com.
- Levine, L. D. (1974), "Geographical Studies in the Neo-Assyrian Zagros—II", *Iran*, vol. 12 (1).
- Lyonnet, B. (2005), "La présence achéménide en Syrie du Nord-Est, P. Briant ET R", *Boucharlat*.
- Nicolle, D. and A. McBride (1996), *Sassanian Armies: The Iranian Empire early 3rd to mid-7th Centuries AD*, Montvert Publications.

- Pruss, A. (2000), "Patterns of Distribution: How Terracotta Figurines were Traded (Pls I-II)", *Transeuphratène*, vol. 19.
- Roaf, M. (1983), "Sculptures and Sculptors at Persepolis", *Iran*, vol. 21.
- Root, M. C. (1979), *The King and Kingship in Achaemenid Art: Essays on the Creation of an Iconography of Empire*, no. 19, Diffusion, EJ Brill.
- Shahbazi, A. S. (1986), "Army I, Pre-Islamic Iran", *Encyclopedia Iranica*, vol. 2.
- Sekunda, N. (1992), *The Persian Army 560-330 BC*, vol. 42, Osprey Publishing.
- Stronach, D. (2011), "Court Dress and Riding Dress at Persepolis: New Approaches to Old Questions", *Elam and Persia*.
- Wilcox, P. (1986), *Rome's Enemies (3): Parthians and Sassanid Persians*, vol. 3, Osprey Publications.
- Wozniak, Marek. Adam. (2019), *Armies of Ancient Persia: From the Founding of the Achaemenid State to the Fall of the Sassanid Empire*, Winged Hussar Publications.
- Young Jr, T. C. (2003), "Parsua, Parsa, and Potsherds, Yeki Bud, Yeki Nabud", in: *Archaeology of Iran in Honor of William M. Sumner*.
- Zadok, R. (2002), "The Ethno-Linguistic Character of Northwestern Iran and Kurdistan in the Neo-Assyrian Period", *Iran*, vol. 40 (1).